

Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 22, No. 1, Spring 2022, 163-181
Doi: 10.30465/CRTLS.2022.36854.2276

A Critique on the Book " *Philosophy of Social Sciences* "

Mohammad Shojaeian*

Mohammad Reza Taheri**

Abstract

The book "*Philosophy of Social Sciences*" by Michael Root mainly supports a perfectionist approach to the social sciences. In the sense that he believes that social scientists should try to present a conception of the good that is common among research actors. Feminist approaches to the social sciences are examples of this approach. The book also explains the doctrine of neutrality in various areas of social research, which Root believes is the result of the dominance of a liberal approach, and is then rejected. Emphasis on perfectionism in social research and attention to various areas of social sciences is one of the highlights of the book. Failure to provide an explanation of the meaning of the philosophy of social sciences, disregard for developments in contemporary liberalism, in particular, the development of a perfectionist approach to the theory of liberalism and the emphasis on the appropriateness of the idea of neutrality for the state are among the main shortcomings of the book. The existence of a state with valuable moral neutrality challenges the results of perfectionist social research. The issue of objectivity and

* Associate Professor, Faculty of Political Sciences, Research Institute of Hawzah and University, Qom, Iran, (Corresponding Author) shojaiyan@rihu.ac.ir

** Faculty of Political Sciences, Imam Sadegh University, Tehran, Iran, Taheri_777@yahoo.com

Date received: 21/10/2021, Date of acceptance: 26/02/2022



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

۱۶۴ پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال ۲۲، شماره ۱، فروردین ۱۴۰۱

relativity also needed to be considered, especially for a book that defends the perfectionist approach to the social sciences.

Keywords: Research Method, Methodology, Philosophy of Social Sciences, Liberalism, Neutrality

بررسی انتقادی کتاب فلسفه علوم اجتماعی: روش‌ها، آرمان‌ها و سیاست‌های پژوهش اجتماعی

محمد شجاعیان*

محمد رضا طاهری**

چکیده

فلسفه علوم اجتماعی، به عنوان دانشی درجه دوم، عبارت است از تاملات فلسفی درباره ماهیت و دامنه علوم اجتماعی و ماهیت تبیین و عینیت. همچنین، بحث «روش شناسی» علوم اجتماعی و ماهیت ارتباط این علوم با طبیعی از جمله مسائل پایدار در فلسفه علوم اجتماعی است. پژوهش حاضر به بررسی و نقد مهمترین ایده‌هایی می‌پردازد که در کتاب «فلسفه علوم اجتماعی: روش‌ها، آرمان‌ها و سیاست‌های پژوهش اجتماعی» نوشته مایکل روت، مطرح شده است. روت در این کتاب رویکردی کمالگرایانه به علوم اجتماعی دارد و آموزه بیطرفی در عرصه‌های مختلف پژوهش اجتماعی که نتیجه سلطه رویکرد لیبرال بر علوم اجتماعی است، را تبیین و سپس رد می‌کند. تاکید بر ضرورت کمالگرایانه بودن پژوهش اجتماعی و توجه به عرصه‌های مختلف علوم اجتماعی از نقاط قوت کتاب است. از سوی دیگر، عدم ارائه تبیینی از معنای فلسفه علوم اجتماعی، بی‌توجهی به تحولات صورت گرفته در زمینه ایجاد رویکرد کمالگرایانه در لیبرالیسم معاصر و تاکید بر مناسب بودن ایده بیطرفی برای دولت، از جمله نقائص اصلی

* دانشیار، گروه علوم سیاسی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، ایران (نویسنده مسئول).

shojaiyan@rihu.ac.ir

** دکترای علوم سیاسی، دانشگاه امام صادق (ع)، تهران، ایران، Taheri_777@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۲۹، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۰۷



کتاب است. همچنین ضرورت دارد مساله عینیت و نسبت بویژه برای کتابی که از رویکرد کمال‌گرا به علوم اجتماعی دفاع می‌کند، مورد توجه قرار گیرد.

کلیدواژه‌ها: روش پژوهش، روش شناسی، فلسفه علوم اجتماعی، لیبرالیسم، بیطرفی.

۱. مقدمه

فلسفه علوم اجتماعی یکی از عرصه‌های پژوهش فلسفی است. موضوعاتی مانند «ماهیت و دامنه علوم اجتماعی»، «ماهیت تبیین»، «ماهیت عینیت»، «ماهیت اسناد» از جمله مهم‌ترین موضوعاتی است که در فلسفه علوم اجتماعی مطرح می‌شود. همچنین، بحث «روش‌شناسی» در علوم اجتماعی و ماهیت ارتباط علوم اجتماعی و طبیعی از جمله مسائل پایدار در فلسفه علوم اجتماعی بوده است. (martin and mcintyre, 1996:p.xv) به طور کلی، فلسفه علوم اجتماعی، عبارت است تااملات و بررسی‌های فلسفی که درباره علوم و دانشی‌هایی که به عنوان علوم اجتماعی یا انسانی شناخته می‌شوند. از این جهت فلسفه علوم اجتماعی نتیجه پیوند میان فلسفه و دانش‌های اجتماعی است. فلسفه علوم اجتماعی یک دانش درجه دوم محسوب می‌شود. به این معنا که مسائلی که در فلسفه علوم اجتماعی مطرح است همانند فلسفه علم، مسائلی نیست که «در» این علوم از آنها بحث می‌شود بلکه مسائلی است که «درباره» خود این علوم و دانش‌ها مطرح است. به عنوان نمونه این پرسش که «آیا واقعا دانشی به نام سیاست وجود دارد؟» پرسشی است فلسفی و کلی «درباره» علم سیاست. اما «در» علم سیاست مسائل مربوط به قدرت و حکومت مطرح می‌شود یعنی مسائلی که در درون این دانش مطرح است. به قول آلن راین، این سوال که آیا واقعا علمی به نام جامعه‌شناسی وجود دارد سوال از مباحث و مسائل داخلی جامعه‌شناسی نیست بلکه سوالی «درباره» این علم است؛ «این سوالات، سوالات درجه اول و ناظر به حقایق عینی نیست بلکه سوالاتی درجه دوم و ناظر به مفاهیم ذهنی است.» (راین، ۱۳۸۸: ص ۵) موضوع نوشتار حاضر بررسی و نقد کتاب «فلسفه علوم اجتماعی: روش‌ها، آرمانها و سیاست‌های پژوهش اجتماعی» است که «درباره علوم اجتماعی» و مسائل کلی مربوط به این علوم تالیف شده است. این بررسی در سه بخش اصلی سامان یافته است: معرفی کلی و ارزیابی شکلی اثر، معرفی محتوایی کتاب و در نهایت ارزیابی محتوایی آن به عنوان مهم‌ترین بخش نوشتار حاضر.

۲. معرفی و ارزیابی شکلی اثر

کتاب «فلسفه علوم اجتماعی: روش‌ها، آرمانها و سیاست‌های پژوهش اجتماعی» نوشته مایکل رووت، استاد گروه فلسفه در دانشگاه مینسوتا از دانشگاه‌های مطرح در کشور آمریکا است که در سال ۱۹۹۳ میلادی توسط انتشارات بلک ول (Blackwell) منتشر و پس از سه سال در ۱۹۹۶ تجدید چاپ شده است. مایکل رووت همانگونه که خودش بیان کرده است این کتاب را برای دانشجویانی که در درس فلسفه علوم اجتماعی شرکت کرده اند نوشته است (رووت، ۱۳۸۹: ص ۱۰) بنابراین، کتاب فلسفه علوم اجتماعی حاصل سال‌ها تدریس این درس است و لذا شیوه نگارش و تبویب آن به شکلی است که برای دانشجویان این درس در مقطع کارشناسی ارشد و دکتری می‌تواند مناسب باشد. درسی بودن کتاب به این معناست که استادانی که در رشته‌های مختلف علوم اجتماعی به تدریس درسهایی همچون فلسفه علوم اجتماعی و روش‌شناسی علوم اجتماعی مشغول هستند می‌توانند از فصول مختلف این کتاب بهره‌گیرند.

فصول کتاب به گونه‌ای تألیف شده است که به طور جداگانه نیز قابل مطالعه و تأمل هستند. ترجمه این کتاب توسط محمد شجاعیان به سرانجام رسیده و در سال ۱۳۸۹ توسط پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی منتشر و در اختیار علاقمندان به مباحث فلسفه علوم اجتماعی و همچنین روش‌شناسی این علوم قرار گرفته است. کتاب ۴۸۰ صفحه است و در مجموع از ده فصل و یک مقدمه و یک پیشگفتار جدا تشکیل شده است. چاپ کتاب مناسب است. در مواردی برخی اغلاط و ویرایشی در آن وجود دارد که لازم است در چاپ‌های بعدی اثر اصلاح شود. به عنوان نمونه در صفحه ۱۰۹، عنوان فصل سوم، «نظریه‌های رشد در روانشناسی علم سیاست» چاپ شده است در حالی که عنوان صحیح فصل با توجه به آنچه در متن انگلیسی اثر و همچنین محتوای فصل ارائه شده «نظریه‌های رشد در روانشناسی و علم سیاست» است. با توجه به اینکه یکی از موضوعات مشترک میان روانشناسی و علوم سیاسی بحث «روان‌شناسی سیاسی» است جافتادن کلمه واو در این عنوان می‌تواند به روی دادن اشتباه برای خواننده و همچنین طرح اشکالی محتوی بر نویسنده نیز منجر شود.

معمولا مطالب کتابی که درباره فلسفه علوم اجتماعی است، پیچیده و برخوردار از دقت‌های فلسفی و درجه دوم برخوردار است با این حال ترجمه کتاب تقریبا سلیس است

و اشتباه محتوایی چندانی در ترجمه وجود ندارد. هرچند میان مترجمان در تعیین برخی معادل‌های اصطلاحات تخصصی فلسفه و علوم اجتماعی تفاوت‌ها و اختلاف نظری‌هایی وجود دارد. با این حال معادل‌های اتخاذ شده عموماً مناسب هستند. البته نویسنده می‌توانست برای برخی واژگان، عبارت‌های مناسب‌تر و گویاتری انتخاب کند. به عنوان نمونه در صفحه ۳۳۲، واژه (intended) به «نیت شده» ترجمه شده است. این واژه هرچند نادرست نیست اما استفاده از اصطلاح «عمدی» مناسب‌تر و گویاتر است. همچنین در صفحه ۱۵۵، (object) معادل «فردگرایی روش‌شناختی» قرار گرفته است که بدون شک در ارجاع‌دهی، اشتباه رخ داده است. در متن اصلی کتاب واژه (methodological individualists) به کار رفته است که به معنای طرفداران فردگرایی روش‌شناختی است. (root, 1996: p.80) تقریباً در همه موارد مترجم کتاب، یعنی محمد شجاعیان، معادل انگلیسی عبارت انتخاب‌شده را در زیر نویس کتاب ذکر کرده است. این امر موجب می‌شود که خواننده کتاب با واژه اصلی مورد بحث آشنا شود. هرچند با توجه به اصطلاحات تخصصی فراوان کتاب، مناسب بود که در پایان کتاب، بخشی با عنوان اصطلاحنامه آورده می‌شود و همه اصطلاحات تخصصی به همراه معادل‌های انتخاب‌شده برای آنها به صورت الفبایی ارائه می‌شود. متن اصلی کتاب شامل یک نمایه موضوعی است (root, 1996: p.p.264-269) اما در ترجمه، این نمایه حذف شده است. با توجه نقشی چنین نمایه‌هایی برای استفاده بهتر محققان از محتوای کتاب می‌تواند داشته باشد بهتر آن بود که نمایه در ترجمه و چاپ فارسی کتاب نیز آورده می‌شد.

از برجستگی‌های شکلی اثر باید به «جدول تحلیلی مطالب» کتاب اشاره کرد که طی صفحات ۱ تا ۷ کتاب ارائه شده است. این نمودار که در ترجمه فارسی با عنوان «درآمدی بر فصول کتاب» آورده شده است خلاصه مطالب هر فصل را در یک پاراگراف بسیار گویا برای خواننده بیان کرده است. مطالعه این جدول، خواننده را به طور کامل با مطالب فصول دهگانه کتاب و ایده محوری هر فصل آشنا می‌کند.

هم‌چنین نویسنده کتاب در پیشگفتار، راهنمای سودمندی برای مخاطبان بر اساس میزان سودمندی و فایده هر فصل برای اساتید و دانش‌پژوهان رشته‌های مختلف علوم اجتماعی ارائه می‌دهد. رووت تأکید می‌کند خوانندگانی که علاقه عمده آنها مربوط به مسائل سیاسی علوم اجتماعی است، باید مقدمه و فصل یک و ده را بخوانند. چراکه این فصول

آرمان‌های علوم اجتماعی را با کمال‌گرایی و ضد کمال‌گرایی در سیاست و حکومت مقایسه می‌کند. همچنین خوانندگانی که روش‌شناسی یا معیارهای پژوهش علمی علاقه اصلی آن‌هاست، باید فصول دو تا هشت را بخوانند. (رووت، ۱۳۸۸: ص ۱۱) رووت به خوانندگانی که به رابطه میان جامعه‌شناسی و زیست‌شناسی علاقه‌مند هستند، توصیه می‌کند فصل چهارم را بخوانند، زیرا بر کارکردگرایی و نحوه تأثیر مفهوم انطباق بر این دو علم متمرکز شده است. خوانندگانی که به روش‌های علم اقتصاد علاقه دارند، فصل پنجم را مطالعه کنند که به تبیین چگونگی تکیه اقتصاد هنجاری و اثباتی بر تلقی خاصی از انتخاب معقول می‌پردازد. و نشان می‌دهد چگونه این تلقی، قدرت تبیین و پیش‌بینی نظریات اقتصادی را محدود می‌کند. فصول نه و ده در راستای علایق خوانندگانی است که طرفدار اخلاق هستند. در این فصول، چگونگی تضاد بسیاری از اشکال تبیین در علوم اجتماعی با نگرش سستی از اخلاق و همچنین تمایز میان واقعیات و ارزش‌ها و امکان وجود زبانی علمی که آزاد از ارزش بوده و به واقعیات محدود باشد بررسی می‌شود. (رووت، ۱۳۸۸: ص ۱۲)

۳. معرفی محتوایی اثر

یکی از موضوعات مهم که ستا در فلسفه علوم اجتماعی مورد توجه و البته مناقشه است بحث لزوم پیروی یا عدم پیروی این علوم از علوم طبیعی است. دو رویکرد کلی در این زمینه طبیعت‌گرایی (naturalism) ضد طبیعت‌گرایی (antinaturalism) است. رویکرد طبیعت‌گرا معتقد است مطالعه پدیده‌های اجتماعی باید همانند روش‌های علوم طبیعی و دقیقه باشد. به این دلیل که ماهیت پدیده‌های اجتماعی و طبیعی یکسان هستند. در مقابل رویکرد ضد طبیعت‌گرا بر تمایز بنیادین پدیده‌های اجتماعی و طبیعی و تمایز روش مناسب برای این دو عرصه از معرفت تأکید دارد. (martin and mcintyre, 1996: p.xv) مایکل رووت در فلسفه علوم اجتماعی «چنین پرسشی را در دستور کار خود قرار نمی‌دهد. ظاهراً برای او چنین امری مفروض است که علوم اجتماعی از علوم طبیعی متمایز هستند. رووت در این زمینه تأکید می‌کند:

فلاسفه‌ای که درباره علوم اجتماعی قلم می‌زنند، معمولاً در صددند روش‌های خود را به علوم طبیعی پیوند دهند؛ اما طبق نظریه این کتاب، رشته‌ای که علوم اجتماعی را به

یک‌دیگر پیوند می‌دهد، بافته‌شده از تاروپود نظریه‌ای سیاسی است، و پرسش بنیادین کتاب این نیست که آیا علوم اجتماعی باید به علوم طبیعی شبیه شود یا خیر بلکه پرسش این است که آیا علوم اجتماعی باید از آرمان‌ها و کردارهای دولت لیبرال تبعیت کند و تلاش کند در میان تلقی‌های رقیب از خیر بی‌طرف بماند؟ (رووت، ۱۳۸۸: ص ۹)

به این ترتیب، موضوع اصلی کتاب در همه فصول، پرداختن به یک موضوع محوری یعنی بیطرفی یا عدم بیطرفی پژوهش اجتماعی در انواع فعالیت‌هایی است که پژوهش‌گر اجتماعی انجام می‌دهد. پیوند عمیق فصل‌های مختلف کتاب با آموزه بیطرفی که یکی از ارزش‌های سیاسی لیبرالیسم محسوب می‌شود (کیکس، ۱۳۹۳: ص ۹) موجب می‌شود کتاب محتوایی ضدلیبرال پیدا کند. این امر در فصول مختلف کتاب بازتولید می‌شود. آرمان بی‌طرفی نتیجه تأکید لیبرالی بر تکثرگرایی است. از میان ارزشهای مختلفی که مکتب لیبرالیسم در عرصه‌های مختلف از جمله در فلسفه علوم اجتماعی از آن بهره می‌گیرد، صرفاً آموزه بیطرفی اخلاقی مورد توجه نویسنده است.

تأثیر ارزش لیبرالی «بیطرفی»، در رشته‌های مختلف علوم اجتماعی آنقدر چشم‌گیر است که نویسنده کتاب معتقد است، بهتر است علوم اجتماعی را علوم لیبرال بنامیم. به عبارت دیگر لیبرالیسم که ابتدا فلسفه‌ای برای دولت و حکومت محسوب می‌شود (رک: مندوس: ۱۳۹۵)، به عرصه پژوهش اجتماعی نیز سرایت کرده و رشته‌های مختلف علوم اجتماعی را عمیقاً تحت تأثیر قرار داده است. در کتاب «فلسفه علوم اجتماعی»، رووت تلاش می‌کند چگونگی ساخت و آزمون نظریات، نحوه پیش‌بینی یا تبیین واقعیات، جمع‌آوری و مقوله‌بندی داده‌ها، چگونگی شناسایی علل و یافته‌های ارائه‌شده در علوم اجتماعی را توصیف کند و نشان می‌دهد که چگونه علوم اجتماعی در وفاداری به ادعای بیطرفی ارزشی، ناکام می‌ماند. نویسنده در این کتاب توصیف می‌کند که چگونه در علوم اجتماعی نظریه‌ها، ساخته و مورد آزمون قرار می‌گیرند؛ چگونه واقعیات تبیین یا پیش‌بینی می‌شوند؛ چگونه داده‌ها جمع‌آوری و مقوله‌بندی می‌شوند؛ چگونه علل وقوع پدیده‌ها تعریف و طرح می‌شوند. نویسنده هم‌چنین تبیین می‌کند که چگونه با وجود آنکه روش‌های علوم اجتماعی قصد دارند آزاد از ارزش باشند، اما به جانبداری منتهی می‌شود.

علاوه بر جنبه های انتقادی، روت تلاش می کند رویکردی جایگزین را نیز برای پژوهش اجتماعی ارائه کند: «این کتاب در کنار نقد فلسفه کنونی علوم اجتماعی، فلسفه ای بدیل و به طور آگاهانه جانبدار را برای علوم اجتماعی ارائه می کند که بر آرمان ها و روش هایی برای پژوهش و آموزش مبتنی است که یک تلقی از خیر را بر تلقی های دیگر ترجیح می دهد. در حالی که رویکرد لیبرالی برای جداسازی یافته های پژوهش از کاربرد آن طراحی شده است، رویکرد جانبداری به منظور ترکیب آنها طراحی شده است. این کتاب نمونه هایی از پژوهش های جانبدارانه از جمله علوم اجتماعی فمینیستی را دربردارد و تبیین می کند چگونه این پژوهش قواعد اخلاقی را با روش ها یا ضوابط انجام علم ترکیب می نماید. (روت، ۱۳۸۸: ص ۱۰)

در فصل اول کتاب با عنوان «آرمان لیبرال»، روت با تمرکز بر ارزش بنیادین بی طرفی به عنوان یکی از ارزش های مورد تاکید لیبرالیسم، تلاش می کند نشان دهد این آموزه در جهان مدرن و اجتماعات معاصر نفوذ کرده و شیوه های عمل را تحت تاثیر خود قرار داده است. همچنین اندیشمندان علوم اجتماعی به صورت گسترده ای تلاش می کنند تا دانش آنها از سیاست آزاد باشد. به نظر روت، آنچه که این تمایل را شکل داده است ماهیت علوم اجتماعی و حقایق علمی نیست. بلکه این تمایل از جمله نتایج و دلالت های سیاسی آرمان لیبرالی بیطرفی است:

طبق این آرمان سیاسی، دولت باید در قبال تلقی های خیر بی طرف باشد و درخصوص پرسش های مربوط به ماهیت کمال انسانی صامت باشد. اغلب عالمان اجتماعی معتقدند روش ها و یافته های آنان نیز به همین سان باید بی طرف و صامت باشد و پژوهش های خود را با بیطرفی، به عنوان آرمانی اساسی، انجام دهند. (روت، ۱۳۸۸: ص ۱۵)

روت این رویکرد را نتیجه التزام به «اصل ضد کمال» (The Anti-Perfection Principle) می داند. طبق این اصل: هیچ سخن یا عملی درون یک حوزه معین از زندگی به منظور ترجیح یک آرمان از کمال انسانی بر آرمانی دیگر، نباید گفته یا انجام شود. این حوزه ی زندگی ممکن است سیاست، آموزش، رسانه ها، مشاغل یاری گرانه، هنرها یا علم باشد. برای مثال در حوزه آموزش این اصل می گوید هیچ چیزی نبایستی در کلاس گفته یا انجام شود که آرمان های یک کلیسای خاص یا اجتماع اخلاقی خاصی را بر دیگری رجحان دهد؛ و

این اصل در حوزه سیاست می‌گوید که هیچ چیز در حکومت نباید گفته یا انجام شود که به نفع ارزش‌های معنوی یا اخلاقی یک گروه از شهروندان در برابر دیگران تمام شود. بازتولید این اصل در علوم اجتماعی، زمینه نشر و تولید بخش عمده‌ای از پژوهش‌های اجتماعی معاصر را فراهم کرده است. این پژوهشها تلاش می‌کنند درباره اشکال صحیح زندگی مطلوب و سعادت‌مندان قضاوت نکنند. رروت معتقد است در ارزیابی این دعوی باید میان دو سطح فردی و سطح نهادی در بررسی تاثیر علوم اجتماعی تمایز قایل شد. در سطح فردی، یعنی معلم، کارمند دولت یا اندیشمندان، شاید بتوان شیوه بیطرفانه‌ای را اتخاذ کرد اما اتخاذ بیطرفی در سطح نهادی ممکن نیست. یعنی در نحوه عمل دولت، آموزش‌هایی که در مدارس ارائه می‌شود و همچنین نهادهای آکادمیک، عملکرد بی‌طرفانه اتفاق نمی‌افتد. نقطه مقابل بیطرفی، جانبداری است که معمولاً در سطح نهادی وجود دارد. (رروت ۱۳۸۸: صفحات ۱۹ و ۶۵) به نظر رروت، هرچند مدافعان لیبرال علوم اجتماعی، استدلال‌های مختلفی در لزوم بی‌طرفی علوم اجتماعی در قبال تلقی‌های رقیب از خیر بیان می‌کنند، اما ویژگی‌های بنیادین منطق این علوم، موجب می‌شود جانبداران باشند؛ یعنی یکی تلقی خاص از خیر را در مقابل تلقی‌های دیگر مورد حمایت و پشتیبانی قرار دهند.

نسبت ماکس وبر و روش‌شناسی علوم اجتماعی در فصل دوم کتاب تبیین می‌شود. در این فصل، تمایز وبر میان آزادی ارزشی و ربط ارزشی مورد بررسی قرار می‌گیرد. در حالی که وبر معتقد است یافته‌های عالمان اجتماعی باید از داوری‌های ارزشی آزاد باشند، در این خصوص نمی‌اندیشد که پژوهش‌ها می‌توانند در قبال مسأله خیر صامت یا غیرجانبدار باشد؛ زیرا طبق دیدگاه وی، کشف و توجیه نظریات در علوم اجتماعی باید هم بر داوری درباره‌ی آنچه که هست و هم آنچه که باید باشد، تکیه کند. نظریاتی که مشتمل بر نمونه‌های آرمانی هستند، به معنایی که وبر از «نمونه‌های آرمانی» (Ideal types) در ذهن دارد، نمی‌توانند تنها بر اساس تناسب-میزان موفقیت آن‌ها در توصیف داده‌ها- انتخاب شوند، بلکه باید بر اساس قضاوت‌های محقق درباره دلالت فرهنگی انتخاب شوند و این‌ها قضاوت‌های ارزشی هستند. در نتیجه حتی اگر خود نظریات، از هرگونه زبان اخلاقی آزاد باشند، به لحاظ ارزشی بی‌طرف نبوده، بلکه کمال‌گرا هستند. وبر اختلافات میان نظریات در علوم اجتماعی را مورد پژوهش قرار نمی‌دهد یا چگونگی تأثیر این اختلافات بر جانبداری آنان را مورد بررسی قرار نمی‌دهد. (رروت، ۱۳۸۸: ص ۲۱)

در فصول سه، چهار و پنج دیدگاه نویسنده درباره سیاست علوم اجتماعی پی‌گیری می‌شود. به این شکل که جایگاه ارزش‌ها را در سه شکل برجسته نظریه اجتماعی، توسط روت تبیین می‌شود: نظریه توسعه، نظریه کارکردی و نظریه انتخاب معقول. ایده اصلی روت آن است که ارزش‌های شخصی، فرهنگی، اخلاقی و سیاسی در هریک از این نظریات، به شیوه‌های خاصی مندرج است. عالمان اجتماعی، حتی اگر بخواهند نظریاتشان بی‌طرف باشد، ولی به علت استدلال به کار رفته در تأیید یا ارزیابی نظریات، آنها نمی‌توانند بی‌طرف باشند.

علوم اجتماعی مشتمل بر چیزی بیشتر از عمل ساخت و آزمون نظریات است. شامل عمل جمع‌آوری داده‌ها، مرتب‌سازی داده‌ها به شکل مقولات و انواع، همچنین ارائه تبیینی از رفتار فردی یا گروهی نیز هست. (روت، ۱۳۸۸: ص ۲۱) آنچه در فصول ۶، ۷ و ۸ تبیین می‌شود آن است که در فرایند جمع‌آوری داده‌ها، مقوله بندی آنها و ارائه تبیینی از رفتارها، بی‌طرفی چه جایگاهی دارد و چگونه ارزش‌های اخلاقی یا سیاسی در همه این مراحل کاملاً حضور دارند و تاثیر گذارند. روت معتقد است، دانشمندان علوم اجتماعی، در مطالعه اجتماع مدعی هستند به شکلی عمل کنند که از سیاست و تدابیر جوامع مورد مطالعه جدا و متنوع باشند. و این امر را ممکن و حتی ضروری می‌دانند. با این حال، وقتی که به دقت به چگونگی جمع‌آوری، مرتب‌سازی و تحلیل داده‌ها می‌نگریم، مشاهده خواهیم کرد که عملکرد علوم اجتماعی از ارزش‌های اجتماع جدا نیست، بلکه این ارزش‌ها را به داده‌ها و انواعی که این داده‌ها در درون آنها دسته‌بندی می‌شوند، منتقل می‌کنند. (روت، ۱۳۸۸: ص ۲۲) آرمان بی‌طرفی ارزشی بر این مفروض مبتنی است که شکافی منطقی میان ارزش‌ها و واقعیات وجود دارد و ارزش‌های متفاوت با مجموعه واحدی از واقعیات سازگارند. در نتیجه به گمان عالمان اجتماعی از آنجا که علم آنان فاقد هرگونه گزاره ارزشی است، لذا به لحاظ ارزشی بی‌طرف است. هدف فصل نهم به چالش کشیدن این مفروض و تمایز ارزش و واقعیت است. تمایز میان مفاهیم اخلاقی غلیظ و رقیق مطرح و تبیین می‌شود که چگونه بی‌طرفی ارزشی لازم می‌دارد که علوم اجتماعی هر دوی این موارد را طرد کند. روت در این زمینه با بهره‌گیری از ویژگی‌هایی که کاربرد زبان دارد استدلال می‌کند که جدا کردن زبان علوم اجتماعی از مفاهیم اخلاقی غلیظ غیرممکن است. (روت، ۱۳۸۸: ص ۲۵) فصل نهم می‌خواهد نشان دهد جنبه تجویزی علوم اجتماعی غالباً در پس بی‌طرفی آشکار یا ظاهری کلماتی که فاعلان آن به کار می‌برند، پنهان شده است.

فصل پایانی کتاب در واقع تلاش نویسنده برای نشان دادن جایگزینهای ممکن و موجود برای علوم اجتماعی لیبرال است. اگر یک علم اجتماعی لیبرال ناممکن است، بدیل‌های دیگر چیست؟ بدیل‌ها اشکالی از علم کمال‌گرا هستند: علمی که به دنبال ترویج و اجرای آرمان‌های زندگی سعادت‌مندان مرتبط و مرتبط با برخی از افراد یا گروه‌هاست. طبق یک علم کمال‌گرا، شیوه‌های عمل علم باید بر نگرشی درباره‌ی انواع زندگی که ارزش پیروی کردن دارند، مبتنی باشد. (رووت، ۱۳۸۸: ص ۱۷) در فصل دهم، رویکردی‌های مورد قبول نویسنده از این جهت که ایده بیطرفی را رها کرده‌اند و آگاهانه در پی صورت‌بندی علم اجتماعی و پژوهش اجتماعی کمال‌گرا هستند مورد تبیین قرار می‌گیرند. کمال‌گرایی مورد قبول رووت، خصیلتی اجتماع‌گرایانه دارد که در قالب خیر مشترک قرار می‌گیرد و زندگی سعادت‌مندان را به واسطه اهداف و آرزوهای مشترک اجتماع تعریف می‌کند. این تنوع کمال‌گرایی، اجتماع‌گرایانه است. هر اجتماعی بر اساس روش زندگی مورد قبولش، مبانی برای دانشمندان علوم اجتماعی فراهم می‌کند تا بتوانند براساس آن، تلقی‌های مختلف از خیر را رتبه‌بندی کنند.

۴. ارزیابی محتوایی اثر

در این بخش، که برخی نکات محتوایی درباره کتاب «فلسفه علوم اجتماعی» مطرح می‌شود. طبیعتاً این موارد بر اساس ویرایش ترجمه شده، بیان شده است. در صورتی که نویسنده کتاب در ویرایش‌های بعدی نویسنده در محتوای مطالب تغییراتی را با توجه به تغییر در فضای نظریه پردازی اجتماعی ایجاد کرده باشد، باید بر اساس آن به نقد کتاب رووت پرداخت شود.

۱.۴ تبیینی از فلسفه علوم اجتماعی

فلسفه علوم اجتماعی نیز مانند بسیاری از موضوعات با رویکردها و تلقی‌های متفاوتی مواجه بوده است. نویسندگان مختلف در این زمینه دیدگاه‌های متنوعی را ارائه کرده‌اند. به‌عنوان نمونه آلن راین در کتاب برجسته‌ای که در اوئل دهه هفتاد میلادی تالیف کرده است از سه رویکرد مختلف به فلسفه علوم اجتماعی بحث کرده است. به نظر او علوم اجتماعی اثباتی، علوم اجتماعی تفسیری و مطالعه دانش اجتماعی به شیوه پارادایمی

کوهن، سه رویکرد عمده به علوم اجتماعی هستند. (راین، ۱۳۸۸: صفحات ۱۱ تا ۲۳) اما نویسنده کتاب حاضر، در این زمینه تلاش نکرده است تبیین خاصی از معنای فلسفه علوم اجتماعی و موضوعات بنیادینی که باید در فلسفه علوم اجتماعی مطرح شود را ارائه دهد. باید توجه داشت که کتاب مایکل روت همانگونه که خودش تاکید می کند برای دانشجویان تحصیلات تکمیلی نگاشته شده است. (روت، ۱۳۸۸: ص ۱۵) بر این اساس، ارائه تعریفی از فلسفه علوم اجتماعی از یک سو و تبیینی از رویکردی که نویسنده کتاب از آن دفاع کرده، موضوعی ضروریست که نویسنده کتاب از آن غفلت کرده است. در واقع مخاطبان کتاب، دانشجویان تحصیلات تکمیلی علوم اجتماعی و هم‌چنین استادان این علوم هستند اما از آنجا که درباره معنای علوم اجتماعی تبیین‌های مختلف و گاه متعارضی ارائه شده است، ضرورت داشت که نویسنده کتاب، این مفهوم را بدیهی و بدون مناقشه فرض نکند و در این باره تبیین مورد حمایت خود را ارائه دهد. هرچند با توجه به فصول پایانی کتاب می توان رویکردی که نویسنده از آن دفاع می کند را استحصال کرد و در این زمینه به نتایجی رسید، اما در این زمینه ضرورت داشت نویسنده اظهارنظر صریحی بویژه در مقدمه یا فصل اول کتاب ارائه دهد. این تبیین دو فایده مهم را در پی می داشت. اول آنکه گروه هدف و خوانندگان کتاب را با مفهوم «فلسفه علوم اجتماعی» آشنا می کرد. دوم آنکه زمینه بهتری برای تحلیل انتقادی آراء نویسنده را درباره موضوعات، اهداف و روشهای علوم اجتماعی که باید پژوهشهای اجتماعی اتخاذ شود را فراهم می کرد.

۲.۴ علوم اجتماعی و بی طرفی دولت

مایکل روت در این کتاب به نقد آرمان بی طرفی لیبرالی در علوم اجتماعی می پردازد؛ وی در همان آغاز کتاب نظریه خود را چنین بیان می دارد «نظریه من از این قرار است که اگرچه آرمان لیبرال برای دولت مناسب است لیکن برای علوم اجتماعی مناسب نیست.» (روت، ۱۳۸۸: ص ۱۵) به اعتقاد وی «طبق آرمان لیبرالیسم دولت باید در قبال تلقی‌های خیر بی طرف باشد و در خصوص پرسش‌های مربوط به کمال انسانی صامت باشد.» (روت، ۱۳۸۸: ص ۱۵) روت در فصول مختلف کتاب به روشنی نشان می دهد که این بی طرفی برای علوم اجتماعی نه تنها مطلوب نیست که اساساً ممکن هم نیست. اما در

این‌جا این سؤال مطرح می‌شود که چرا روت آرمان بی‌طرفی را برای دولت مناسب می‌داند؟ طبیعتاً جانبدارای یا بی‌طرفی دولت در وهله اول ارتباط چندانی با روش‌شناسی علوم اجتماعی و دانش اجتماعی نخواهد داشت. اما از آنجا که از نظر روت، علوم اجتماعی مطلوب، باید کمال‌گرایانه و در واقع مدافع یک برداشت خاص از خیر و کمال باشد، دولتی که قرار است بی‌طرف باشد نمی‌تواند در راستای علوم اجتماعی کمال‌گرا، نقش و کارویژه فعالی را بر عهده گیرد. اگر علوم اجتماعی نمی‌تواند و نباید نسبت به کمال انسانی بی‌طرف باشد، و اگر دولت طبق نظر روت، باید در این زمینه بی‌طرف باشد، این علوم اجتماعی جانبدارانه چه ثمره‌ای برای دولت و نظام سیاسی می‌تواند داشته باشد؟ اگر چنین تفاوت آشکاری میان علوم اجتماعی از یک سو، و دولت از سوی دیگر در زمینه بی‌طرفی و کمال‌گرایی وجود دارد، در آن صورت بخش قابل توجهی از کارکرد و آرمانهای کمال‌گرایانه علوم اجتماعی مورد نظر و مطلوب روت، قابلیت تحقق نخواهند داشت. به این دلیل که دولت و نظام سیاسی به عنوان حداقل یکی از مهم‌ترین نهاد اجتماعی فراگیر، نمی‌تواند و نباید در خط مشی‌گذاری و اقدامات خود، به آرمان‌ها و کمال‌هایی که دانشمندان علوم اجتماعی مدافع آن هستند، توجه کند. زیرا در این صورت بی‌طرفی مورد نظر روت، که برای دولت مطلوب است مورد نقض قرار خواهد گرفت. نکته مهمتر در این زمینه آن است که روت تقریباً هیچ استدلالی برای مطلوب بودن بی‌طرفی برای دولت ارائه نمی‌کند. صرف نظر از آنکه آیا اساساً بی‌طرفی دولت امکان‌پذیر باشد یا خیر.

۳.۴ علوم اجتماعی و لیبرالیسم کمال‌گرا

نکته دیگر اینکه روت نسبت به نحله‌های کمال‌گرای لیبرالیسم بی‌توجه بوده است. لیبرال‌هایی مانند جوزف راز به صراحت به تقریری کمال‌گرایانه از لیبرالیسم باور دارند و حتی لیبرال‌هایی مانند جان رالز که به ظاهر ملتزم به بی‌طرفی دولت هستند، نیز تلقی‌هایی از کمال انسانی را در دیدگاه‌های خود پیشفرض گرفته‌اند. به عبارت دیگر در برخی آراء متأخر درباره لیبرالیسم شاهد تحولی جدید هستیم که می‌توان از آن به عنوان ایجادگرایش‌های کمال‌گرایانه در لیبرالیسم یاد کرد. هرچند تأکید روت بر اصل ضدکمال‌گرایی در لیبرالیسم در واقع بیان‌کننده یکی از مهمترین ارزش‌ها و گرایش‌هایی است که گفتمان

لیبرالیسم در طول دو قرن گذشته اتخاذ کرده است و از این منظر، موضع رروت و تلاش او برای ایجاد رویکرد جایگزین در پژوهش اجتماعی قابل قبول و مطلوب است. بیش تر اندیشمندان سیاسی لیبرال رویکردی ضد کمال گرا به اندیشه و فلسفه سیاسی داشته اند. بدین معنا که معتقدند قدرت سیاسی باید در منازعات مربوط به خیر و سعادت که اساساً عرصه ای مناقشه آمیز است، موضعی بی طرف اتخاذ کند. یعنی نباید یک برداشت خاص از خیر یا سعادت را مورد تایید و سپس حمایت قرار دهد. طبق اندیشه سیاسی لیبرال، تکثرگرایی اخلاقی و نظم سیاسی بسط یافته پیروان آن باید پذیرفته شود. (plant, 1994: p.75) بر این اساس، ضد کمال گرایی (antiperfectionism) ویژگی مهم بسیاری از نظریات سیاسی لیبرال بوده است. رروت به درستی معتقد است این ویژگی در پژوهشهای اجتماعی که با رویکرد لیبرال صورت می گیرد نیز بازتولید شده و خود را به صورت بیطرفی پژوهش گر و پژوهش اجتماعی نشان داده است. البته شاید بتوان ایده بیطرفی پژوهش اجتماعی را به نوعی بیان دیگری از جدایی دانش از ارزش دانست که یکی از آموزهای مکتب پوزیتیویسم است.

با این وجود، در نتیجه انتقاداتی که اواخر قرن بیستم بویژه از سوی اندیشمندان مکتب اجتماع گرایی به گفتمان لیبرالیسم وارد شد، برخی تحولات در اندیشه و فلسفه سیاسی لیبرال ایجاد شد. از جمله این تحولات می توان به شکل گیری رویکرد کمالگرا در گفتمان لیبرال اشاره کرد. به این معنا که برخی از اندیشمندان و نظریه پردازان لیبرال ایده بیطرفی را در برخی نظریات رها و بر ایده جانبداری تاکید کرده اند. به عنوان نمونه جان رالز در کتاب «لیبرالیسم سیاسی» تاکید می کند که معتقد است لیبرالیسم سیاسی از لحاظ روش و فرایند بی طرف نیست (rawls, 2005: p192) همچنین جوزف راز در کتابی با عنوان «اخلاقی بودن آزادی» که در سال ۱۹۸۶ منتشر کرده، به طرح رویکرد کاملاً کمال گرایانه خود پرداخته است. راز، نه فقط بی طرفی در رویه ها بلکه بی طرفی در اهداف و نتایج را مورد تردید و رد قرار می دهد. راز معتقد است بی طرفی نه تنها ممکن نیست، بلکه اگر امکان هم داشته باشد، برای یک حکومت لیبرال مطلوب هم نخواهد بود. در نتیجه براساس رویکرد لیبرالیسم کمالگرا، دولت لیبرال می تواند برای تضمین زندگی های ارزشمند برای مردم، وارد عمل شود و از بسط و گسترش اجتماعی آندسته از شیوه های زندگی که برای مردم بی ارزش هستند جلوگیری کند. (کیکس، ۱۳۹۲: ص ۲۳) بر این اساس، می توان بی توجهی به تحولات اخیر در لیبرالیسم معاصر در زمینه رویکرد این مکتب به آموزه

کمال‌گرایی را، یک اشکال جدی برای کتاب رووت در نظر گرفت. اتخاذ رویکرد جانبدارانه و در واقع کمالگرا در لیبرالیسم، هم ایده مطلوب بودن بیطرفی برای دولت را که توسط رووت مطرح شده را با چالش مواجه می‌کند و هم اینکه در صورت بازتولید ایده جانبداری در پژوهش اجتماعی، آراء رووت در این زمینه با معضلاتی مواجه خواهد شد. در واقع هنگامی که لیبرالیسم کمالگرا، مبنا و اساس انجام پژوهش‌های اجتماعی قرار گیرد، در آن صورت نقد بینادین رووت به علوم اجتماعی لیبرال و هدایت پژوهش‌های اجتماعی برمبنای ایده بیطرفی در این علوم، بی‌اثر خواهد شد. در نتیجه به نظر می‌رسد که ضروریست مایکل رووت، در پرتو تحولات جدید در تفکر لیبرالیسم معاصر، آراءش را مورد بازنگری یا حداقل ویرایش قرار دهد. هرچند باید پذیرفت همانگونه که رووت بیان کرده است، ایده بیطرفی نقش قابل ملاحظه‌ای در هدایت پژوهش‌های اجتماعی داشته است.

۴.۴ علوم اجتماعی و مسئله عینیت / نسبیّت

یکی از انتقادات اصلی به کتاب «فلسفه علوم اجتماعی» مسأله‌ای است که رووت تحت‌عنوان معضل نظریه انتقادی بیان می‌کند؛ به گفته وی «دفاع عملی یا کاربردی از نظریات انتقادی مسأله آمیز است، چرا که به نظر می‌رسد نسبت به مسأله صدق بی‌توجه است.» (رووت، ۱۳۸۸: ص ۴۲۴-۴۲۵) اما همین مطلب درباره دیدگاه کمال‌گرای رووت در علوم اجتماعی نیز صادق است. همچنانکه وی بیان کرده است، نظریه‌های انتقادی همواره به نفع یک اجتماع معین به نقد می‌پردازند و ارزش‌هایی که به دنبال ارتقای آن هستند، ارزش‌های همان اجتماع است. بدین لحاظ، نظریه‌های انتقادی، اجتماع‌گرایانه هستند. (رووت، ۱۳۸۸: ص ۴۲۰) مسأله اینجاست که در نگرش انتقادی، معیاری فراتر از اجتماع برای داوری درباره آرمان کمال انسانی وجود ندارد زیرا آنچه‌انکه رووت بیان می‌دارد، معیار انتخاب یا قبول نظریه اجتماعی نزد نظریه پردازان انتقادی، مقبولیت بازانديشانه آن نظریه توسط اعضای اجتماعی است که نظریه مزبور به نفع آن‌ها به نقد می‌پردازد. (رووت، ۱۳۸۸: ص ۴۲۲) برای مثال، یک نظریه انتقادی که به پرولتاریا یا زنان پرداخته است فقط در صورتی قابل قبول است که پس از بحث و بازانديشی مناسب از سوی آن‌ها، مورد پذیرش قرار گیرد. (رووت، ۱۳۸۸: ص ۴۲۲) بر این اساس چگونه می‌توان برای مثال اندیشه برتری نژادی نازیسم را که نظریه‌ای کمال‌گرا است و

علوم اجتماعی مبتنی بر آن نیز علوم اجتماعی کمال گرا است نفی کرد، وقتی که از نظر اعضای اجتماع، دارای مقبولیت بازانديشانه باشد؟ به عبارت دیگر آیا روت به نسیت ارزشی باور دارد و یا معتقد است ارزش های درست و نادرست وجود دارند و می توان آن ها را از یکدیگر تمیز داد؟ اگر به نسیت ارزشی باور داشته باشد، نمی تواند ارزش هایی نظیر برتری نژادی را نادرست بداند، و لذا علوم اجتماعی مبتنی بر نازیسم و فاشیسم نیز از همان اعتباری برخوردار است که علوم اجتماعی انتقادی، فمینیستی و نظایر دارند. اما اگر معتقد است که ارزشهای درست و نادرست وجود دارند، و به عبارت دقیق تر ارزش ها را می توان بر اساس درستی یا نادرستی مبانی نظری شان مورد ارزیابی قرار داد، باید موازین تمیز دادن میان آنها را بیان کند. در واقع از کتابی درباره فلسفه علوم اجتماعی که به دفاع از ارزشی بودن علوم اجتماعی می پردازد، انتظار می رود که حداقل در یک فصل به مسئله مهم نسیت یا عینیت ارزش ها پردازد تا روشن شود که کمال گرایی مورد نظر وی بدین معناست که هر تلقی از کمال انسانی که اجتماعی معین بدان باور دارد، مقبول است یا می توان میان دعوی علوم اجتماعی کمال گرا نیز داوری کرد و برخی را قبول و برخی دیگر را نفی کرد.

۵. نتیجه گیری

«فلسفه علوم اجتماعی» با این هدف تالیف شده است که نشان دهد اغلب پژوهش های علوم اجتماعی، توسط ایده محوری بیطرفی اخلاقی و سیاسی، صورت بندی و اجرا می شوند. آموزه بیطرفی، به نظر مایکل رووت، نویسنده کتاب «فلسفه علوم اجتماعی»، تقویم بخش علوم اجتماعی لیبرال است. در واقع بیطرفی که در ابتدا، آرمانی مطلوب برای دولت لیبرال و در واقع فلسفه سیاسی لیبرال بوده است، در طول زمان، بویژه همگام با تسلط تفکر لیبرال بر نهادها و اجتماعات مدرن، موفق شده است خود را به، عرصه دانش و پژوهش نیز برساند و هدایت بیشتر پژوهشها و آموزش ها را در رشته های مختلف دانشگاهی بدست گیرد. رووت، در سراسر کتابش این امر را تبیین و سپس رد می کند. هدف کتاب آن است که نشان دهد چگونه برخی از برجسته ترین برنامه های پژوهشی در علوم اجتماعی نسبت به این آرمان بی اعتنا هستند و چرا این آرمان برای علوم اجتماعی مناسب نیست. این کتاب همچنین فلسفه کمال گرای بدیلی برای علوم اجتماعی

ارائه می‌نماید. در یک دیدگاه کمال‌گرا، کیفیت پژوهش در علوم اجتماعی هم به واسطه برداشتی از خیر که پژوهش ارائه می‌کند و هم توسط روش‌های به کارگرفته‌شده موردسنجش قرار می‌گیرد. بسیاری از رویکردهای کمال‌گرا از این حیث که تلاش می‌کنند تلقی خاصی از خیر ارائه دهند که در میان فاعلان پژوهش مشترک است، اجتماع‌گرا هستند. یکی از اشکال اجتماع‌گرایی در علوم اجتماعی، نظریه انتقادی است. هدف نظریه انتقادی، رهایی‌بخشی فاعلان است و در راستای این هدف به فاعلان نقشی در تأیید توصیفات یا تبیین‌های نظریه‌پردازان از زندگی آنان داده می‌شود. پژوهش مشارکتی نیز یکی از اشکال اجتماع‌گرایی است و بسیاری از فمینیست‌ها در علوم اجتماعی روش‌ها و آرمان‌های آن را به کار گرفته‌اند. این روش‌ها به پژوهشگران اجازه می‌دهد که برای ابداع انواع یا مقولات جدیدی که بر اساس آن واقعیت‌های زندگی فاعلان را دسته‌بندی کند، به فاعلان خود بپیوندند. درباره ایده مهم رووت در رد بیطرفی مورد ادعای پژوهش‌های اجتماعی لیبرال، شاید نتوان خدشه ای وارد کرد. یک ایراد به رووت آن است که به تحولات صورت‌گرفته در لیبرالیسم معاصر، بویژه ایجاد رویکرد کمالگرا در نظریه لیبرالیسم معاصر بی توجه بوده است. همچنین با توجه به اینکه رووت در کتابش تأکید می‌کند که این کتاب نتیجه سالها تدریس او در زمینه فلسفه علوم اجتماعی است، لازم بود که تبیینی از معنای فلسفه علوم اجتماعی و رویکردهای مختلفی که در این زمینه وجود دارد بحث قابل ملاحظه‌ای ارائه شود. هرچند رووت در این زمینه یک تلقی خاص دارد و آن را در خلال مباحثی که در کتاب مطرح می‌کند را به طور ضمنی ارائه می‌دهد. اما آموزشی بودن کتاب مستلزم اختصاص فصل یا مبحثی کامل به این موضوع مهم است. بی‌توجهی رووت به مساله عینیت و نسبیّت برای کتابی که قرار است رویکردی کمالگرا در علوم اجتماعی را مورد دفاع قرار دهد نیز موضوعی است باید مورد توجه قرار گیرد. هرچند رووت در تأکیدش بر نادرستی ایده بیطرفی برای علوم اجتماعی و پژوهش اجتماعی کاملاً به جاست اما معلوم نیست که چرا این ایده برای دولت مناسب است. رووت در این زمینه استدلالی را مطرح نمی‌کند یا اینکه لازم نمی‌بیند که در این زمینه بحثی را مطرح کند. اما اگر بیطرفی دولت از نظر رووت مطلوب است آنوقت تکلیف ضرورت توجه عالمان علوم اجتماعی به عرصه عمل اجتماعی که مورد توجه رووت است چه معنای محصلی خواهد داشت؟ وجود دولتی که اعدای بیطرفی اخلاقی و ارزشی دارد، نتایج حاصل از پژوهش‌های اجتماعی کمالگرایانه را با چالش جدی مواجه خواهد کرد.

بررسی انتقادی کتاب فلسفه ... (محمد شجاعیان و محمدرضا طاهری) ۱۸۱

ضمن آن‌که لیبرالیسم جدید به میزان زیادی ایده بیطرفی حتی برای دولت را چه در عرصه فرایندها و چه در عرصه اهداف رها کرده است.

کتاب‌نامه

راین، آلن (۱۳۸۸) فلسفه علوم اجتماعی. ترجمه عبدالکریم سروش. تهران: صراط.
رووت، مایکل (۱۳۸۸). فلسفه علوم اجتماعی: روش‌ها، آرمانها و سیاست‌های پژوهش اجتماعی.
ترجمه محمد شجاعیان. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
کیکس، جان (۱۳۹۲). علیه لیبرالیسم. ترجمه محمد رضا طاهری. تهران: علمی و فرهنگی.
مندوس، سوزان (۱۳۹۵) بیطرفی در فلسفه اخلاق و فلسفه سیاسی. ترجمه فاطمه سادات حسینی.
قم: موسسه فرهنگی طه.

Root, Michael.(1996). Philosophy of Social Science: The Methods, Ideals and Politics of Social Inquiry. Blacwell: oxford uk and Cambridge usa.

Martin, Michael and McIntyre,lee (1996). Reading in the Philosophy of Social Science.Cambridge, Massachusetts: the MIT Press.

Plant, Raymond(1994). Modern Political Thought, Oxford:Basil Blakwell.

Rawls, John(2005). Political Liberalism(Expanded Edition), New York: Comlumbia University Press, First Edition, 1993.